

سلام حدیث غروب‌های دل‌تنگی انتظار.

سلام واژه‌ی گم‌شده‌ی القای بی‌قرار.

سلام تمنای دل‌های تاول‌زده‌ی جاده‌های فاصله.

سلام بهانه‌ی گریه‌های ابرهای آسمان منتظر.

سلامی ز حال بدبی‌وفایی...

قبول دارم بی‌وفاییم مولا جان، بی‌وفاییم که بیشتر از تو به

فکر خودمان هستیم، بی‌وفاییم

که کودکی‌مان گل می‌کند و به دنبال زرق و برق مغازه‌های

چشم‌چرانی دست‌تو را رها می‌کنیم و... گم می‌شویم.

گم می‌شویم و می‌مانیم، می‌مانیم و نمی‌آییم، نمی‌آییم و

تو برای آمدن دعامی کنی.

می‌بینی آقا جان! گم شدن خودمان را هم گردن تو می

اندازیم!

قبول کن بی‌وفاییم، بی‌وفاییم که تو را سال‌ها در میانه‌ی

زمان رها کرده ایم و چشم در آینه‌ی خیال دوخته‌ایم

که شاید تو بیایی. خنده دار نیست؟ برای آمدنت

هم شاید و اگر و اما می‌کنیم.

اصلاً شما چرایی بی‌وفایی نمی‌دانم چرا برای آمدنت دعامی کنیم.

عیب اینجاست که باید برای آمدن خودمان دعا کنیم.

اگر عیب از ما نبود این قدر ندبه‌هایمان بوی نم نمی‌داد.

حقیقتش را بخواهی دل خوش کرده‌ایم به چهل عهدی که

با تو بسته‌ایم. با تو چهل عهد بسته‌ایم و عهد با تو ماندن را

خوب می‌شکنیم.

آقا جان باور کن کوچه پس کوچه‌های قلبم را که جست‌وجو

کنی نشانی خودت را نخواهی یافت. پر شده‌ایم از آدرس

اشتباهی خیابان ریا و کوچه‌ی تظاهر. گاهی هم می‌خوریم

به بن بست گناه. اگر خیابان سالمی هم هست بی‌شک

پر است از چاله و چوله. دیروز حوالی خیابان خیال تو تا بلو

زده بودند کارگرها مشغول کارند و راه رسیدن به تو

را اشتباهاتمان خراب کرده بود.

رفتگر قلبم می‌گفت: «انگار فصل خزان زود رسیده

است.» برگ‌های سبز امیدت را دیروز در کنار جوی آب گذر

زمان جارو کردم؛ ولی اگر چشمه‌ی اشکت جاری شود شاید

تن خشکیده‌ی رگ‌های حیاتت جان دوباره‌ای

بگیرد و درخت امیدت جوانه بزند.

بگذریم آقا جان، خودمانیم صدای قدم‌های

انتظارت کمرنگ شده است. خبری در راه

است؟ نسیم دیروز می‌گفت: «بوی پیراهن

یوسف را از چمن‌زار اطراف کنعان استشمام

کرده است.»

می‌دانم که خودت هستی. می‌دانم که با

دیدنت قلب‌های ما می‌شکند. می‌دانم که با

دیدنت آسمان تیره‌ی پلک‌هایمان نمایان خواهد شد.

می‌دانم طوفان دوهمان فرو خواهد نشست. می‌دانم می‌آیی

و یاس‌ها دوباره از دل کوچه‌های تنگ جوانه می‌زنند.

می‌دانم می‌آیی و حس تنهایی تمام لحظه‌های بی‌تو

بودن را، پر خواهی کرد.

پس رخ بنما که جهان تشنه‌ی دیدار توست. مدت‌ها روزه‌دار

ندیدنت هستیم و فال گوش ایستاده‌ایم که ببینیم صدایی

از کنار کعبه‌ی دل خواهد آمد؟ به هر حال اینجا زمان به وقت

تو تنظیم شده است. دارد زمان بیدار کردنمان دیر می‌شود...

من منتظر لحظه‌ی بی‌دروغ سلام هستم.

